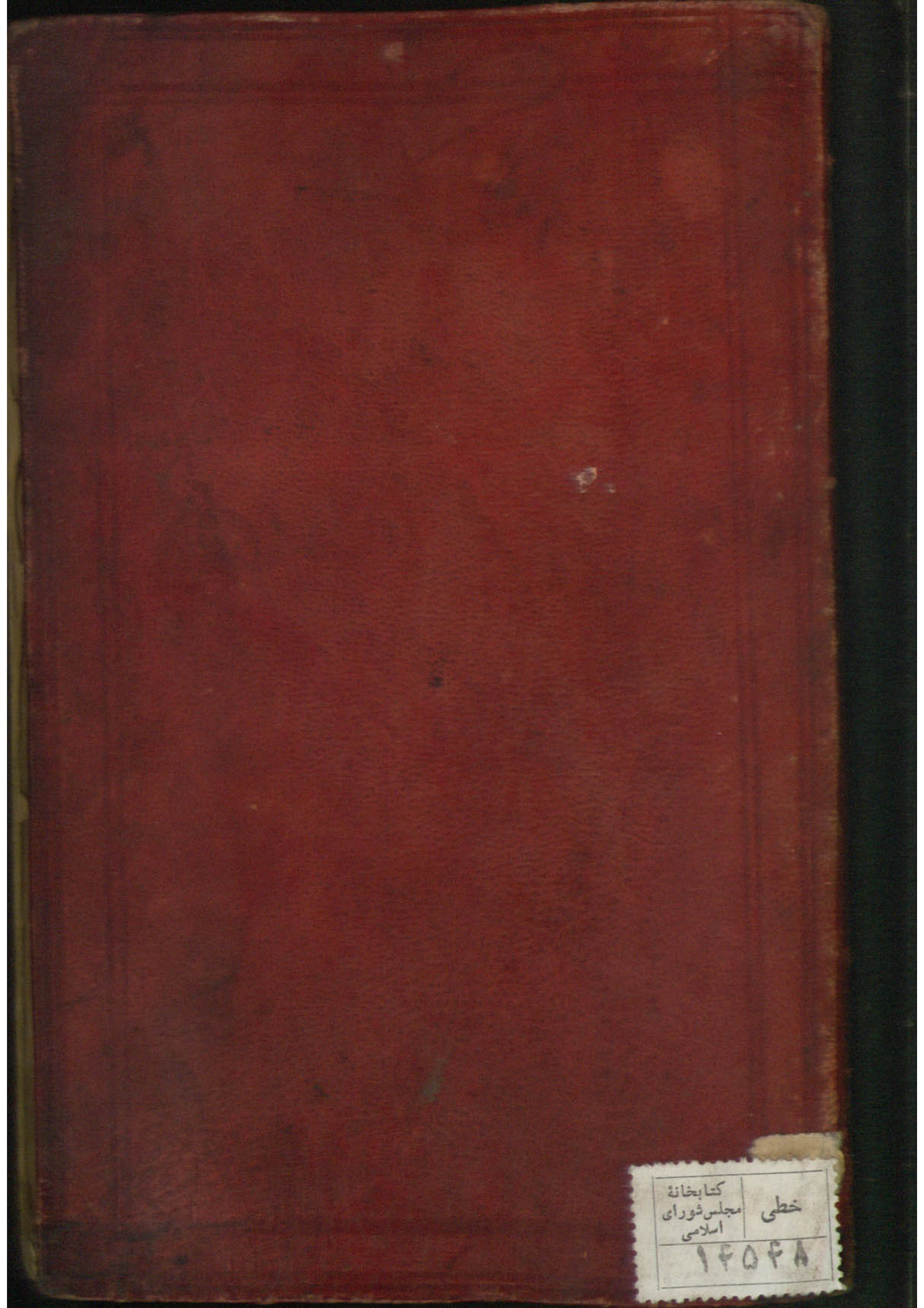
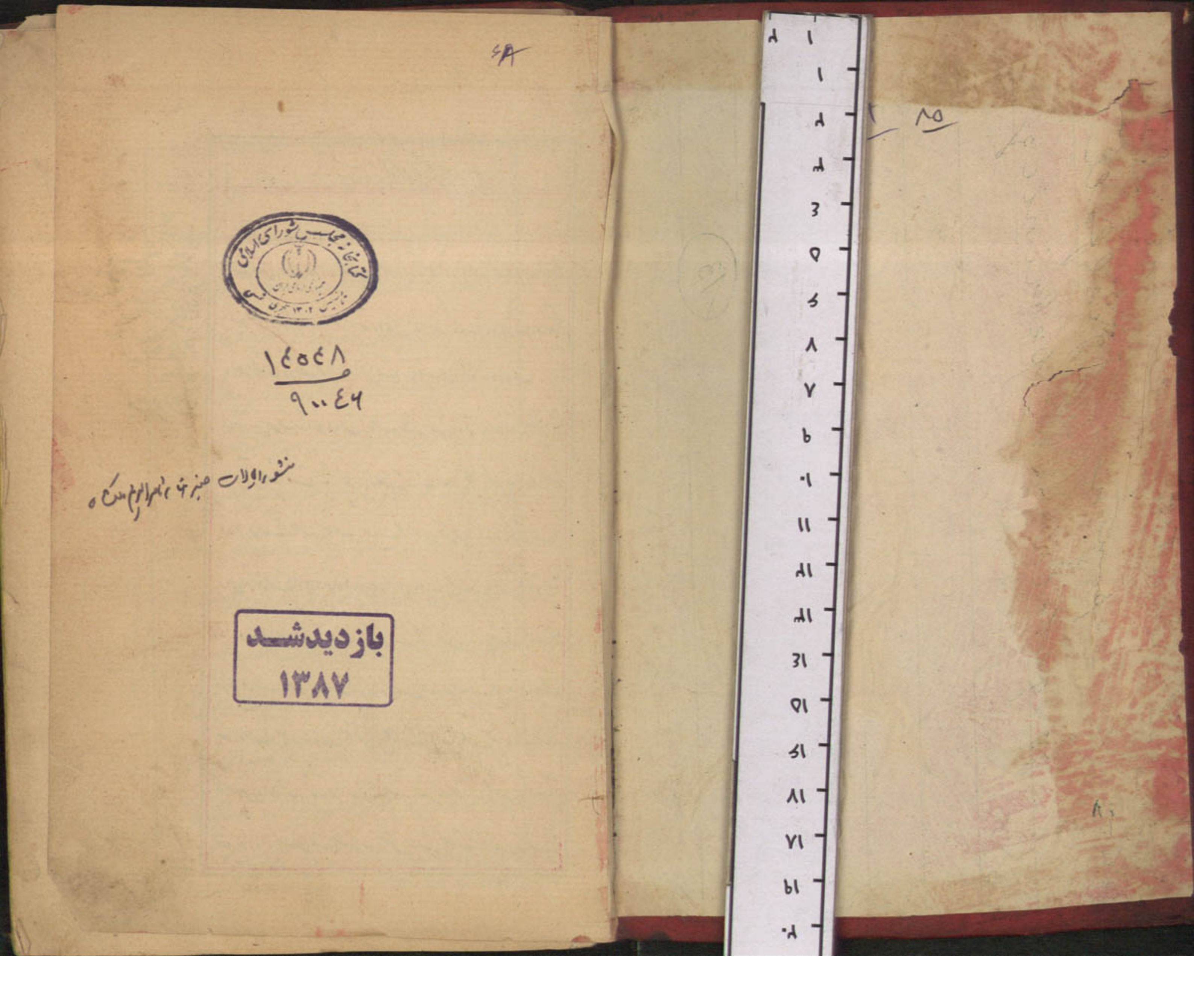
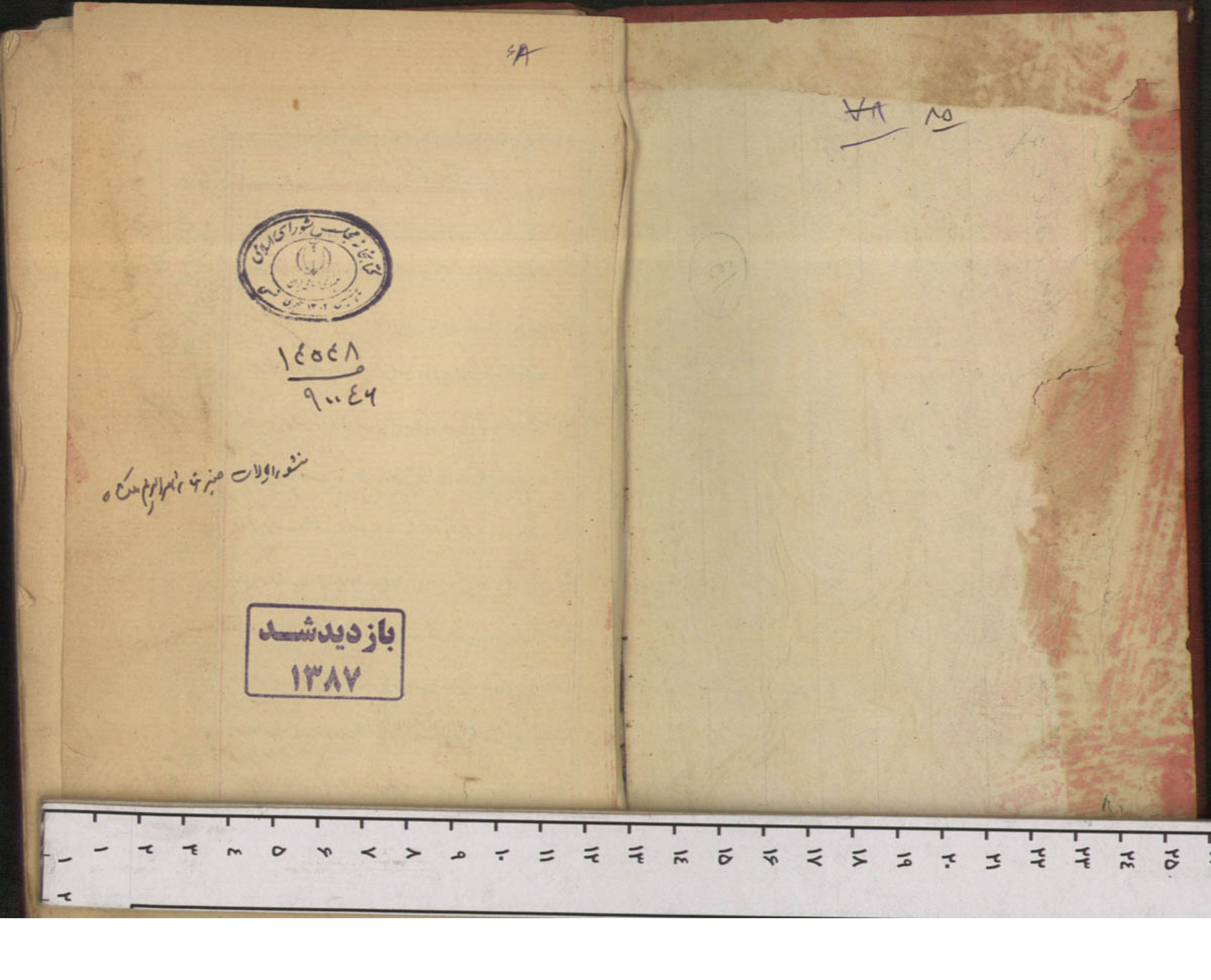


خطی
کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۱۴۵۴۸


کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۴۵۴۸
۹۰۰۴۶
بازدید شد
۱۳۸۷


کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی
۱۴۵۴۸
۹۰۰۴۶
بازدید شد
۱۳۸۷

بسم الله الرحمن الرحیم

قسم الله رب ما سیر دیوان فتوح و عهود و هذه نسخة منشور ایالت جنت مکان جهد سلطان
السلاطین والاکرم ولده ناصر الدنیا والدین ابو المنصور ملکشاه خلد الله سلطانه
بالنصر مکانها و ذلک من المناشیر اثرات تهانه تیاسیر الکتابه والانشاء
اما بعد از این همه تیسیر شرایط ایالت راست عبارات و فواید متفرقه را مجمع این
و این آن منشورات چون ایزد جلت قدرته و علت کلمته بکمال قدرت و مشیت
و وفور موهبت و عطیت خویش ابواب خزانه ملک بر ما گشاده است و
برای امر طاعت داری و نفاذ فرمان برداری ما در میان جمله عالمیان و کافه ارباب
تدارک و اولی الامر متمکن در داده و مقالید تقلید ملک جهان و زمام تصرف کار جهانیان
بفرط عنایت و حسن رعایت با سپرده و منصب با رعایت نسبت ظل الله فی الارض
بهم موجبات مقدمات و مقتضی این کلمات در ذمت همت عقل بالذم است که
خویشتن را ملازم درگاه حمد ایزد تعالی و نعش الشفقه علی خلق الله بر صحیفه دل و صفحه خاطر
نگاریم و برای استدامت استقامت ملک خویش و استیفاء عطا و موهبت باری

حسب الامر ... این نسخه ... فی شهر محرم ۱۳۲۰

تعالی بر قضیه الشکر قید النعمه در وظایف شکر و سپاس هیچ قصور و احتباس
جایز نداریم و هیچ دقیقه از دقایق انتظام امور عالم و انتسام مصالح بنی آدم
مهمل نگذاریم و در محافظت شرایط حفظ بلاد و عباد و مراقبت حد صلاح و فساد
توقف ننمائیم و در رفاه حال و طیب بال خلایق تغافل نورزیم و هیچ وقت از تشیید مبانی
معدلت و تفسیح راه مرحمت فارغ نباشیم و هر شهری را در اقطار و انحاء ممالک محروسه
از اطراف و اکناف آن که بخطبه و سکه ما مزین است و ذات هر یک با رعایت
مصالح آن رعایا معین نمائیم که با نوار عقل و بصیرت خویش مهتدی باشد و بنا
عدل و مرحمت را مقتدی سپاریم و آن جماعت را بواسطه حسن اشفاق و مکارم
اخلاق ایمن و بظل رافت و کنف عاطفت خویش آوریم آوریم اگر در انتشار این مصلحت
واستحفاظ این امانت عادت معهود و سیرت محمود آنست که ممکنان را از حاره وزند کنیم
اما چون طایفه از خلایق بکید
مواظبت اوراد دعا و ایراد ثنا را از قدیم باز متکفل باشند و بزینت وسیلتی تام
و ذریعتی موکد متوسل حق آن وسیلت را در حق این رعایا رعایت کردن و آثار
زینت آن زینت عنایت در باره ایشان پدید آوردن لایق معدلت پادشاهی

و موافق همت ملکانه باشد خصوصاً که مسکن این طایفه از اطراف ممالک طرفه باشد
در میان خصمان افتاده و مقام این مسلمانان در حدود پادشاهی ثغوری باشد در میان
کافرستان نهاده و از لوازم احتیاط و تحرز از آزار رعایات اختصاص و تمیز این جانب
و تعیین شده خطه جنت طرازات بفضل الله محروسه و رایات الداعی تنها سکنی
از امهات بقاع اسلام و ملت و معظمات دیار ملک و دولت است و در تحری
کفایت بسیج ثغور محکم تر و بسیج شهر معظم تر از آن نیست و در اول دولت و ابتدای حالت و آغاز
دولت ما که هنوز روایح عواطف یزدانی از اول نسیم و طلیعه اقبال و کامرانی
آغاز ترنم و شجره دولت نهال و ثمره قدرت به هلال و چشم روزگار بظهور فضل کردگار
و دل مملکت در اضطراب انتظار آن خطه جنت و منور [illegible] اقبال و بهجت
[illegible] چشم منصور رونق [illegible] دولت قاهره بوده است و ما تصرف
این ولایت [illegible] تقلد این ایالت فال خیر گرفته ایم و تقویت و ترجیح آن از فدای
خواجه [illegible] بزرگان است پذیرفته و ایشان در شدت و رخا و غیبت و رجا [illegible]
دولت قاهره و ثنای حضرت زاهره [illegible] اند و بحقوق اکیده قدیم و جدید مستظهر
در این وقت نظر اعلی که خورشید [illegible] رشاد و منهج سداد [illegible] مصلحت چنان نمود و خاطر [illegible]

کی جز لباس عقل نپوشد و جز از کاس عدل ننوشد اقتضا چنان نمود که شرط
گذار و امانت الهی از در رأفت پادشاهی بجای آریم و حق ساکنان چند که
بحبل ذریعت متوسل‌اند و اقامت مراسم خدمت از قدیم را مقبول گذاریم چه

و ان اولی البرایا ان تواسیه   عند السرور لمن واساک فی الحزن
ان الکرام اذا ما اسهلوا ذکروا   من کان یألفهم فی المنزل الخشن

و در همین سنت سنیه و عادت حمیده خداوند شهید ملک سعید را سقیه الله صوب
غفرانه و کساه ثوب رضوانه احیا فرمائیم و آن شهر را که نزدیک با عزیز
ترین بلاد است بایالت فرزندی که عزیزترین اولاد است بیارائیم و همچو اجتماع مبانی
و تاکید این مبانی را بعد از استخارت فضل الهی و استشارت تائید لایزالی
و الهام رشد از [illegible] صائبه الدرار [illegible] امارت سپاه الاسوار ولایت خجسته را
با حکمی نواحی و حوالی آن بفرزند اعز اشرف اکرم خاقان معظم ولی العهد
فی العالم ناصر الدنیا و الدین ابو منصور ملک شاه متعنا الله بطول بقائه و
یمن لقائه که [illegible] روزگار است و واسطه عقد پادشاهی دنیا
لطف الهی است و [illegible] شهریاری در ناصیه او لایح و [illegible] بختیاری بر چهره او

واضح بود استحقاق ملک پروری و احتیاج پادشاهی و سروری اختصاص جهت
ان السری هو السری بنفسه و ابن السری اذا سرا اسراهما
حاصل دارد در ترتیب مصالح مملکت و تربیت نهال معدلت الّتی ابانه بذاک
الفخر بکتسبا متواصل فصل خ الجلال بزبان حال از جهت تبجیل قدر و تجلیل دوام
حالش ادا و ندا می‌کند که و لیس لما تبنیه ایدی هدم و با کمال استحقاق او صوب
نعم کردگار را خان بر صوب اعتنا ارتفاع که اول التفات بشان تکلیف
یقین واثق است و طبع صادق و امید بفضل رب فسیح و زبان اقبال بتقریر
این مقال فصیح که عن قریب او را در ادراج غایت همت و نهایت نهمت از ترقی
و قدرت و بسطت و سلطنت بهره خواهد گشت و تا نه در کام از منصب ملوک
کامکار و درجات سلاطین بزرگوار در خواهد گذشت ان الله علی ما هو موعود لن
یخلف الله المیعاد و الحق بالحقیقه و لیدنا بتقنیه از زمان اشیم
و رفع و خفض و ابرام و نقض و بسط و قبض و حل و عقد ایالت انولایت بحسن عدل
شامل و حسن عقل کامل او باز که اشتیم و آن جهت قدیم را باین امر عظیم
و عطیت جسیم شرف و مهر کردانیده ام و اسباب سکون و استقامت و فراغ

[illegible]

و استقامت و نعمت راحت و آرامش و حظ عیش و آسایش ایشان را مهیا
کردیم و این فرزند را فرمودیم تا چنانکه از ارای جهان بین او سزد در مصارف اعمال نبین و عمل
و تصاریف احوال تقوی را بر کاری که زاد معاد و عدت یوم التناد است دانی
خیر الزاد التقوی و اتقون برایه مبرت و حیث سریرت دارد و سرمایه تجارت
سعادت سازد اتخذ تقوی الله تجاره تاتک الارباح من غیر بضاعه و در علانیت
و خفیت خفیف و خشیت ایزدی را که در ترکیه آفاق قوت دل باستظهار آن حاصل
باشد و در تنگنای مخافت فسحت امل بواسطه آن روی نماید دثار و شعار خود تصور
دارد من خاف الله یخوف الله منه کل شیء و من لم یخف الله تخوف من کل شیء و اعتزاز
بساعدت روزگار جافی منجافی باشد و نعمت آجل را بنهمت عاجل فرو نکند تنعیم
نعیم جاودانی به تسبیع شهوات نفسانی از دست ندهد چه هر که ملک باقی را بملک فانی
بفروشد خسران ابد و الیف زبانه خویشتن را حاصل آرد و ارباب حقیقت او را
از زمره عقلا نشمرند و از اعدا اشقیا معروف بگردانند بلکه عاقل آزاد آنست که جان
حیوة دیگر همت او دون نیارد و زهرات دنیا در چشم معرفت او قدری ندارد و سعادت
اولی را وسیلت سعادت عقبی سازد تا دست توفیق طغرای منشور او بر جلیه

که اهل المعروف فی الدنیا هم اهل المعروف فی الآخرة و کدام سعادت تواند بود
ورای آنکه بنده را توفیق رفیق گرداند در باب متابعت این حدیث که درین انتقال است
منور و روشن گرداند که بشرف و مال است قانع نباشد و در تحقیق و الله خیر
و ابقی تأمل نیز لازم و واجب دارد و به تقدیم ابواب دین پروری و اعداد اسباب
دادگستری مولانا امیری مملکت آفرینی منصور گرداند و فسرده بودیم تا در حجله اقبال احکام
امر التقوی درنگذرد و از جمله اعمال اقتصار نماید التقوی و اکتساب رضای مولی اولی
شمرد و من یخش الله و یتقه فاولئک هم الفائزون و من یتعد حدود الله فاولئک
هم الظالمون و در تقویم و تعدیل اخلاق از زوائد شمار و محافظت بر قوانین امر و نهی
ایستادگی رخواند و تخت خویشتن را از قهر نفس اماره یکباره فارغ گرداند و دیو
هوا را به افسون خرد در شیشه کند و شهوت خیره رو را پشت پای زند و تیغ عفت و تقیه
خدم و حشم را پای گیرد و روز و زنگ را از سر کاری و نیکو کرداری چه مستحکم گرداند
قمع سلطان شهوت و دفع شیطان طبیعت و انتزاع جند هوا و مراقبت حدود شرع آن
کس است که مالک نواصی امور و قادر سیاسات جمهور باشد و هرچه گوید و کند بمکان
رغبت و رهبت را اتباع او اجماع کنند و مطاوعت او را مسارعت نمایند و را

اعراض و طریق انتقاض موجب پاداش و هر از اوامر و نواهی او بسته باشد و بعضی از آ
هرکه بخصال گزیده و خصال پسندیده متوفر شده و بوسیلت تقوی و اخلاق خوب
مستظهر گشت و در علو پادشاهی تحری رضاء الهی واجب داشت در آینه
اعمال خویش چهره آمال تعبیه و از شجره امانی خود ثمره شادمانی بچیند و من یتق الله یجعل له
مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب وفقه بوده ایم تا اشارت کتاب خدای عز و جل
که رهنمای دین و مقتدای اهل یقین و دلیل شارع شرع و منهج شارع حق است
لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید فرض عین شمرده و جوامع
آن احکام که عروة الوثقی اسلام است نصب عین داده و در تعرف حقایق آیات و
وقوف بر دقایق بینات و وقوف غایات آن تعابیر که نهایت ادراک و مطلع فطرت
خاطر او باشد رسد چه علم بهمه انواع معلومات ستوده است و علی التخصیص علم القرآن
کشاف فنون فواید و حاوی اقسام معرفت باشد ثمره او دانش از همه اصناف
عالمیان پسندیده و تخصیص از پادشاه که حامی کشور و حامی ملک بود پسندیده تر
و در آن کوشد که دانش را کار دار کار بندد و علم را بعمل مقرون کند تا بوسیلت آن علم
ذنبه مرخوف باطل نشود و بفضیلت آن عمل از پیرایه نجات عاطل نماند که العلم بلا عمل

و بال والی بدعلم عدل و فضل موده‌ایم تا به وقت بار عام دیده معدلت و سیاست
بارگاه کیموننده ولاة وصول بمکان مخوش گشوده دارد و ضجیج مظلومان و تظلم بیچارگان بشنود
واستماع کلام الملهوف صدقه کار بندد تا اهل طغیان از خوف تدارک او دست
عدوان کشیده باشند و پای از دواعی طلب سلامت کشیده و درماندگان از نتیجه انصاف
و راحت حب با نصیب نمانند و در انصاف و انتصاف میان قوی و ضعیف و
شریف و وضیع و قریب و نسیب و غریب تفاوت جایز ندارد و از نصیحت‌نامه
داود صیت زوال که یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق
در تنفیذ احکام احتیاط و احکام لازم شمرده با خلایق که [illegible] امانت خالق‌اند طریق
معدلت و مرحمت سپرد چه عدل و نکوکاری شجره‌ایست که ثمره آن تمتع و برخورداری شب
و رحمت و دادگستری مقدمه‌ایست که نتیجه آن سعادت و نیک اختری بود
و اوکبر [illegible] منزل خسروان دادگر است و فرموده‌ایم تا الطاف
خویش اصناف آدمیان را از اختلاف طبقات و تفاوت درجات ایشان [illegible]
شمرده و مقاصد هر یک علی حد الامکان بواسطه امکان خود حاصل گرداند
و فرقه از اولوالناس [illegible] به اهم بوفور شهامت خویش مرعی و سادات را که شرف

شجره رسالت و در دریای نبوت اند موقر و مکرم و معتمد و معظم دارد و شرایط احترام
مقرر له السکم علیه اجرا الله المودة فی القربی بجای آرد و ترتیب مصالح و ترتیب ایشان را
در مواقف حق مدارج قدس و ذخیره از که وسیلتی تمام داند و در بحر کار اهتمام
واسع فرماید و برکات شفاعت شفعوان را به حضرت نبوی وسیلتی معد و ذخیرتی که
شناسد و ایشان را بجمیع اشفاق و استمداد ارزاق و اعداد اسباب معاش و
وجوه انتعاش از مطاعم یا مرضی و مطاعمی با تنزل منتقی که لایق منصب ایشان
مستغنی گرداند و ائمه و علما را که ورثه انبیا و حفظه بیضه دین خدا اند و طالب حرمت ایشان
با ترتیب شتی ایشان هستی بکلمه بحکم اعزاز و احترام ملحوظ دارد و از صوب انعام و قصیر
اکرام بحظ اوفر محظوظ و در حوادث دینی و واقعات شرعی از مقتضی قول و حکم ایشان
عدول و تجاوز جایز نشمرد و در معظمات مهمات دولت استحضار همت و یا لفت و
و تطیب بال ایشان را طرفی از مصالح ملک با ایشان براند از و بکلفت و اشارت [illegible]
نرگ دیمن [illegible] و قضاة و حکام را که در امضای احکام و فصل خصومات و حکومات
امرای شرع و اشارت وحی خدا اند تحصیل حق ضعیفان از دست قوی دارد و از [illegible]
متعصبان و نوق مجلس قضا رضا نگنند و اگر [illegible] تفرد نماید در مالش او که دین و دنیا

متضمن صد هزار که باشد تا ... و تا حقوق مستحقان مهمل نشود و اموال
بیچارگان منهوب نگردد و مصالح مسلمانان و رسوم مستقیم مختل نماند و اهل صلاح و
متصوفه را که اوتاد زمین و ابدال بقعه اند افراد روزگار و واقفان حقیقت کار و سالکان
طریقت حقه بنظر عنایت و حسن رعایت خویش مخصوص گردانند و از حصص صدقات
که بصدق نیت و خلوص طینت دهند مخصوص دارند چنانکه ایشان بمواظبت دعوات
او مشغول باشند و بدل فارغ بدعای دولت قاهره مشغول دارند و اسباب اصلاح قرب جمیع
سعادت ابدی که نتیجه حضرت احدی باشد فائز و محظی گردانند و اهل الله بالصدقه ... و جو
مشایخ و علما را که دوایر افسر بدکار ... اشتداد ... و کارند و نظام پادشاهی
با نتظام احوال آن منوط است و ... الهی ... اقبال ایشان مربوط و بجز تعقیق
و جوار رحمت خویش دارد و اجرای ... حکم ... و کشف ظلمات و
و تحصیل اموال ایشان در انصاف و در حالت رشد و اعتقاد بیکران بازنگه دارند خجسته
طریق ظلم و عدوان بکلی مسدود دارند و ظلال عاطفت و نصفت بر سر همگان ممدود دارند
و مزارعان و دهقانان را که سبب آبادانی عالم و محصل ارزاق بندگان اند از
ظلم متجبره و شتمکاره ... مصون دارند و آمال ایشان در مصالح زراعت ...

مقرون گردانند و سائس عدل را شحنه کار ایشان سازند تا هر کس بطیبت دل بتجارت
و زراعت پردازد که حیات تخت مملکت و سلطنت بی لشکر صورت نبندد و جمع لشکر بی انفاق
اموال ممکن نگردد و کسب مال بی عمارت ولایت دست ندهد و ترتیب عمارات بی
سیاست میسر نشود و تقدیم ابواب سیاست جز بقانون معدلت راست نیاید
لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال و لا مال الا بالعمارة و لا عمارة الا بالسیاسة
و لا سیاسة الا بالعدل و محترفه و اهل اسواق را از تحمل اعباء مشاق محفوظ گردانند
تا کارهای خدایق که بنفس خویش مباشر آن نتوانند بود فرو نمانند و طوائف حشم و اهل
منجنه را که نگاهداران حریم دولت و حافظان حوزه مملکت اند باندازه ایشان در مراتب
قدم نهند که در حق قدم خدمت مراعات واجب و رعایت جانب لازم دانند و
همگنان را بانجوش بهم دگشاده روا نبینند مطواع و چاکر مخلص خویش گردانند که دوستی ...
معاشرت و مراعات زبان در دل خدمتکار جای بگیرد فلکی و جنگ ... و کله
لشکر ... الناس ... الذهب والفضه و اتفاق کلمه ایشان در تشمر خدمات
دولت و توفر تحری رضا یکدیگر حاصل دارد و تنازع و تجاذب و ... و
ایشان که از آن خللهای بزرگ خیزد و باستظهار آن خصمان چیره شوند تمامستان نباشد

که در عهود سالفه معروف و که بحکم ملک را یافته است تا تاثیر آن آ... مداهنه کبرا و متفات
امرا و حشم بعیب است یک با دیگران و نص قرآن مصدق این مقال و محقق این
سخن قوله تعالی و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم و اصحاب دیوان و اکابر قوم
تا مواجب ایشان را بر ایشان موفر دارند و از وجوه منافع بوقت تمام‌تر رسانند و از
ظلم رعیت مستغنی گردانند و در وقت اثبات و اطلاق و اعطاف و انفاق تعجیل و تیسیر
استعراض لشکر و استکشاف حال هر یک واجب شناسد و هر کس را در خور مواجب او
از چهارپای و سلاح بواجب طلب کند و در اقدار و اقتضا و ان لیس للانسان الا
ما سعی و ان سعیه سوف یری ثم یجزیه الجزاء الاوفی هر کرا در نیکوخدمتی آثار مرضی بیند آن
بواجب بنوازد و بر آنکه در اقامت مراسم بندگی تاخیر دارد بعد از تحقق و وضوح جنایت و تقصیر
نومیدی از اینا س رشد بدی حرمان بر وی گمارد و از آنکه شقاوت دیگران
منع جهل کند و طریق عصیان و عقوق و نسیان حقوق پیش گیرد و پند و نصیحت را
منع و اباکند حکم سیاست بر وی راند و ابقائی که متضمن استیفای فساد بزرگ باشد تعاجیل
محظور شناسد تا هر کس ثمره فعل خویش بیابد و پاداش عمل خویش بیند و رغبت دیگران
دیگران در مواظبت شرط خدمت و مراقبت حق نعمت و مجانبت مواقع تهمت بیفزاید

در کار

در کار ملک هیچ خلل زیادت‌تر از آن نبود و در رعایت سیاست هیچ حالت قبیح‌تر
از آن نباشد که قومی در خدمت جان‌سپاری و از عواطف پادشاه محروم مانند
و گروهی از طاعت تقاعد نمایند و از عقوبت ملک نجات یابند و وضع الندی فی
موضع السیف بالعلی مضر کوضع السیف فی موضع الندی اما اگر از زمره
حشم مجرمی خائف و نادم و نوکر بود و دست در دامن اعتذار زند و اولا از ذلت و هفوت
دعوت جهت خویش با نصیب گرداند و فتح ابواب امان بر سر جناح دیگر آن
در آنکه این سیئات فسق او شمرد و بخویشتن در معرض اثبات و استیمان بیداران
بروی عرضه دارد و باین مستظهر و مواعید خویرا ... استمالت او بزجر
باس و صولت تجدی که موجب یاس و نفرت باشد نوبت بیند و آنچه رفق و لطف
مهر نمود نخوت و عنف افزاید تیهد و از فضاحت و درشتی خوی تجنب و احتراز
واجب باید داشت و لو کنت فظا غلیظ القلب لا نفضوا من حولک و اغضا
نیز بدرجه که کوته نظران اکتساح کنند که اند و دراز دستان را دلیر گرداند و سوق و شوق
رونق را ناقص کرده اند و صورت عجز و فسق و ... ضعف و قصور کسیه را
بپذیرد و حلم الفتی فی غیر موضعه جهل فی الجمله حکمی افعال را باید بر جاده خیر الامور

رود و در اطراف تفریط و افراط بجهت اعتدال اوسط گراید تا نتایج اعمال از قاعدهٔ صحت منحرف نشود

و اسباب ضرورت در هم نشکند و عارضهٔ دل مشغولی حاصل نگردد و احوال ملکی که لازم باشد

و بتخصیص باید که انفاق اتفاق او در حشم و خدم چنان افتد که از احتیاج فارغ و مقرر باشد و بحد

اسراف و تبذیر نرسد و از تجربه که متولد از عقل و از اسباط کار است فقط و صاد

خرج با موارد دخل یکسان دارد تا مصالح ملک بر او اساس باشد و ظلم ضرور تا که مهد

فان الظلم مرتعه وخیم و فرموده نا خواه و محبه ان را که کمال فضیلت ایشان بعبارات کتاب نبوت

و فحوای کلام ربانی و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً معلوم و مقرر است و صدق تعدی

تعدی ایشان بفحوای و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا مفهوم و مصدق بزید نعم و فضل کرم در ایشان

خیر منظور اعمال کند و در کفایت ایشان بمهم مواظبت کوشد چه تقویت بازوی اسلام و رعیت

تعالی شریعت و تمشیت کار دین و قمع نوایر شرک و قمع ارباب جهالت و دفع احوال ضلالت که

موجب یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم موجب مزید دوام نصرت

و ثبات اقدام قدرت و نجح مرام دولت باشد و چون واسطهٔ رعیت این طایفه در تحت ایشان

فرق میسر شود و فرموده تا شود و سرحدها مردان گزیده و دلیران کار دیده و داهی در دست

و حکمت و باس و نجدت که با تجارب روزگار آشنا شده باشند و با حوادث زمانه

هم زاد آمده و به تیقظ و تحفظ نه کوشیده و اگر دفع زان شهر فلا یکون عن تو زد موکد و

بلقون باید بهم الی التهلکه جای بدهیم تجاره و لا بیع شحون و معمور دارد و بهیچ وقت از این جانب

که بنیت رای و شجاعت حالی باشد خالی نگذارد تا اگر ناگاه حادثه پدید آید باهمی روی نماید

و در آن حال از عواقب غفلت معصوم باشد و بوجهی مدافعت و مقاتلت معلوم شود چه

ترتیب مصالح و تدبیر مهمات در آن وقت باید کرد که عنان تمالک و اختیار در دست باشد لکن

که پای سکینت متلاشی آید و خوبها نقد بر در خزانه نرسد حاصل نیاید و فرموده تا در حفظ

و حراست راهها دقیق عمل دکا است احتیاط و سیاست بجای آرد و تطیف آن از دزدان و

مفسدان واجب داند و حفظ سالک آن لوازم ضبط ممالک شناسد و بازار کاروان و اینها

سبیل ابتهاج سبیل بخوشی دل و شورش قطع نکند از جهت که اموال و دماء ایشان از تلف و

تنگ مصون باشد و از نهب و غارت مامون که ایشان نیکان الهی و ثنا گویان این

باشند و گر خوب از نکایت ایشان منتشر شود و تمام بد از تکایت ایشان پاد گیرد و کوه

تا در سیاست اصحاب جرائم که از دعائم شهریاری و لوازم جهانداری است قدم بر جاده حق

دیگر نهد و منتهی احتیاط و هشیاری آن دشمن رسد تعهد که هر یک هیچ جنه دیگری جرایم

و بموجب مصلحت مقتضی شریعت روزنه پیدا دعه مواد میل طبیعت و متابعت هوس و کینه

نه مطاوعت خشم و کینه و تا میل عفو و اغضا باید خویشتن را در طبقهٔ والکاظمین الغیظ

والعافین عن الناس منسلک دارد و چون در وقت فوران نایرهٔ غضب و دوران دایرهٔ سخط

در حق جانی تا تواند آن حکم باید فرمود که چون ایام خشم برآید و نوبت رضا درآید عوض

آن داده و تلافی آن فرمودن در تحت قدرت و طاقت بشری و امکان قوت طبیعت آدمی

باید چه معلوم است که عمر در آن است که خزانهٔ ملکوت یحیی و یمیت باید و حال آنکه قیمت

که جز از آشیانهٔ قدر او [illegible] برابر نیارزد و چون شخصی تن شکست دیگر او را اجزای [illegible] نشست

و از هر کرانه شتاب سوی چیزی [illegible] ندامت و پشیمانی تبدیل دارد و امانی باز نیاید [illegible]

ای ساعت [illegible] اما [illegible] که اگر به سنگ [illegible] اجزا و [illegible] نباشد و

در ابطال [illegible] نقیصه [illegible] که [illegible] بود و [illegible]

کم باشد جایز ندارد و مقتضیه و لکم فی القصاص حیوة فرو نگذارد تا مصلحان [illegible]

باشند و [illegible] رحمت [illegible]

تا نه از استغنایی در حد طغیان نهند و نه از نومیدی دست در شاخ عصیان زنند و

فرمودیم تا در مهمات که سانح شود و مهمات که واقع گردد با بزرگان حشم و مقدمان و

معتمدان و ثقات و کاردیدگان [illegible] که عقل کامل ایشان گره گشای بند نوایب و قضایا

و تضرع ایشان نقش بند صورت حقایق باشد و در آرای صایب ایشان زنگ حوادث را

صیقلی توان یافت مانند [illegible] ایشان از عقل را [illegible] صورت [illegible]

و [illegible] الامر [illegible] باشند و برای خویش در بند و استعداد [illegible] آن [illegible]

لم نجد من الصواب [illegible] الخط [illegible] عزایم [illegible] بعد از تدبیر [illegible] و فکر کافی

رسند و حزم و احتیاط را دیده بان سیادت و حشمت سعادت دانند و تا توانند از محاربت

محاربت نمایند [illegible] و [illegible] جنگ [illegible] تقدیم دهند الرای قبل شجاعة الشجعان

[illegible] خویشتن را [illegible] طلب صلح [illegible]

و مصلحت [illegible] صدق و احتراز تمام [illegible] وان جنحوا للسلم فاجنح لها [illegible]

تا در [illegible] مخالفان و موافقان [illegible] و خلق [illegible] داد [illegible]

العهد کان مسئولا [illegible] خاطر آرد [illegible] مطلق [illegible]

[illegible] ثواب [illegible] باید [illegible] نیکویی

[illegible] آن [illegible]

از [illegible] آن [illegible] تمام [illegible]

و [illegible] باشد [illegible] تمام [illegible]

و الم موروث و مبعوث   فکن حدیثا حسنا ذکره   فانما الناس احادیث
و قسمه معلوم تا بموجب اعطا القوس باریها در دیوان خویش کارکنان و اصحاب
مناصب چنان نصب کنند که بامانت و دیانت موصوف باشند و بعدالت و کفایت
معروف باید که موجب تقلید اشغال به وفور عقل و کفایت باشد نه میل هوا و غایت
و وصایت کنند تا با رعایا طریق مجاملت و حسن معاملت سپرند و ایشان را بچشم شفقت و رحمت نگرند
و با اصحاب سابقه که خوانین [illegible] و عال [illegible] رجوع نکنند و بمرتبه و قراری محمدت که
مثال این انه کرده و با ایشان بسیار باشد نهند و حکم معدلت باشد [illegible] رضا نه بوده اگر بعد
باشند در دفع و رفع آن مبالغت کنند و از جمله امور خطیر یکی رای اقبال ایشان لطف دوستی را
از کیفیت معاملت ایشان با رعایا بیگانه ندارد و تا هر که در این ابواب بر قانون صواب
رهرو باشد او را مستحق لطف و شامل دهد و روی اعتمادی متکفل کند و هر که در اموال سلطان
ضعف تسلط پیش گیرد و در صرف دخل آن تردد و توقف از طبع نکوهیده دارد   قوله تعالی و تعاونوا
علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان   باید که فرزند اکرم احسن الله توفیقه
همه توجه [illegible] در مراقبت این ارکان و صرف همت محافظت این شرایط و عهود که در تربیت حق
متعرض و از ملاحظه آن متعرض است [illegible] تا ذکر نیکوی و نام خوب و [illegible] ثبوت

ایام

و قسمه که ممکن از طلب آنند ملاوه ملا حاصل آید   و [illegible] بعد به و بنیف غایة الدنیا فیه
و نوقع غایة الدنیا فیه و نوقع [illegible] و تحکم [illegible] والفسق والعادی الی محارم السبیل الطریق
بسیار امراء و کبراء حشم و خدم و ائمه و اهالی سادات و قضات و مشاهیر و سایر رعایا و کافه سکان
حلالجمله از [illegible] و بصیرت [illegible] که ایشان را اسعدت [illegible]
و از این حال که ایشان را دولت او به واسطه [illegible] فرزند اکرم [illegible]
بقا نه فرزند [illegible] بهره [illegible] برداشته و مشکوة [illegible] و نعمت [illegible]
خدمات و بواجبی ادا نموده در وظایف دعا دولت [illegible] حضرت که عوائد آن هم بدیشان
عاید است بتوانند و خصوص طوبت را واسطه قبول جهود [illegible] سازند و طاعت او را طاعت
خدای تعالی و بطاعت مقرون شناسند و خویشتن را از خلاف و شقاق و تعصب و نفاق که
و خامت عاقبت آن پوشیده نباشد محفوظ دارند و از اساس طاعت بوجه عصیان گرایند
و از اوج شرف خدمت بحضیض کفران نعمت نتابند و مآثر و محاسن [illegible] ازین کریده
و افعال پسندیده او که نشر فوایح و ثمره فضل آن [illegible] معطر دارند و صفحات روزگار
خویش را به یمن خدمت و پرتو دولت او منور گردانند [illegible] سعادت [illegible]
او که از مآثر به دیده و نشر خود [illegible] و در طبیعت او منطبع گشته بر حقایق آن مطلع گشته

متیقن گشته و مستظهر باشند و بشارت قدوم موکب کوکب اساس ایشان و آرایش آن خطه

خواهد پیوست بشکر گزارند و خدمت صواب او از فرایض دین و دنیا و موجبات رضای مولی دانسته

و مآل سعادت تمام و کمال از اشتغال بدانکه ایشان رسیده و از التفات ایشان که کمال

آن معلوم باشد ذره فایده و اوامر ما را انقیاد داشته او را ممتثل باشند تا ثمره احکام خیرات

و اختصاص مزید عاطفت ما روزگار ایشان را دریابد انشاء الله العزیز والصلوة علی محمد و آله اجمعین

زینت حال این بنده بی‌بضاعت عرض کرده است و ترتیب کار جمله علما از جمله فضایل که داعی را

فضل داشت مکارم اخلاق ستوده و توقیر و توقع از اعداد عادت محمود و آداب پسندیده

ائمه افاضل امثال و اجله معارف قدر شناسی دین متکلم و سنت را از فرایض و واجب

چه هر که در ساحت ملک صاحب دیر فرمان شده باشد که از قاعده تکوین نامی قانع شود و تقصیر

احوال تقصیر مبادرت در کار شرع را حمایت نباشد و در ذمت خویش احیای امور دینی لازم

داند و اینها قصور را که ظاهر است دین انداختن ظاهر الله که مقدور است و شبهت اهل اعتدال را به جدل

دفع نماید و هیچ منظور جز اتمام رفع خاطر جانب شمرده و تقریب ایشان را تقربت الی الله تعالی

شناخته و ائمه را که اعلام حقند و اعدای اعلام دین مبارک باری دهد و دعظ اسلام

ترویج و تنقیح داده و ما از فضل ربانی زبانی و صد هزار شکر داریم که از نفس باری

باری روزگار ما به‌اینجا رسید که حالات دهر عالی ما در آن عالم که هر روز در باره علما

تازه میفرمائیم و زینت حضرت را مزید رتبت و درجه ایشان می‌افزائیم و میخواهیم که هیچ

رفیع و وضیع بفیض نعم شایع ضایع نماند و هیچ عالم در عالم از جهت طمع ترتیب ما دور نماند

زند از جانب ما غایب تا بجهت مهمات که در ایام دولت ما فراغت و حاشیه بساط حضرت

ما را که متغیر بتغیر تقدیر ساخته و اتفاق افتاد که ایام چون او در جانب ما

افتاده و او را به علوم را ملطفا با شجره خویش که شجره اهمیت را الحق آباد و دراز داده

چون امام شهاب الدین ابو عبدالله ادام الله فضله نقشبند وادی الحقایق بوده و کشف حقایق

شبهت را از معارضه آفتاب یقین باز نتواند داشت و چهره پر نور سوفسطا را از بو یقین

آراسته تواند کرد و هیچ صاحب خیره روی را در چهره زبان و دل بیان الکلام

انکار نتواند که چون اهل سنت بحد سایر شد بسبب فصل الخطاب بجواز بیان فضل او

معلوم بوده و اگر در مضمار تحقیق عنان بیان فرو گذارد چون حال او از تقریر نمی‌گنجد

و الحال حسنه فزاید و بار دیگر خیمت و دعوت و منزلت و وعده حضرت ما است دیگر

ذلک شئ فاقله طول مدت حضرت چندبار با رغبت زیاده خویش تعالی الله

الکتاب منزل او دیار خراسان و دیار او شهر ساخته و عاقبت عافیت عدل ما

اختیار اختیار که هیچ بواسطه تجربه که حاصل شده است شناخت است که تو
در باب حالات ما بضاعت علم را موسم که داشته در کاه از درگاه بار بر قدم استاده
چه از مرتع مرتع راه را به نقشه و از جوار راحت کس جوار رحمت لطیفه و از اینجا که ثمره
آدمی است بمقام منقطع سته و خط خیره را که نشست جیوه آلات مرکز آفاقست ساخته بود
و موانه فوانه حفظ در باره باکه در امور شرعی بر واجب پیوسته بکوشش بیان
نمت او را استشنی نتوانسته دیده و الحی جوف له هر العلم اعدا بسب غیرت حرمت
باو نیست داده وجمعی روستائی که بصیرت ایشان بر روشنائی تحقیق تقید
نرسید انکه در مرتبه با او تمادی شوند زبان در مساوی او دراز کرده واوا
الحواله نشر قصیده اتاح لهاس ان نحو . محتنم بحراین جمع رسم باکه رکو شما
انکشاف براق و قسیم تا صورت حق در طلعات این کلمات محجوب نماند چنانکه
ذکر حق عز شانه ما به را بمعنی افکنده است تا قوله تعالی یا ایها الذین امنوا ان
ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا الاقوله نادمین تسبیح بلیغ و تفحص تمام عوض ساده
حاسه و تمام در حق او وطاهر کرد و حقیقت طاهر او در براءت از این روز چون
روز روشن گشت و از جمله او نیست این تهمت بهتانه ما مرتفع شده و او را از قصدان

برای

جمع باکه باعتقاد پاک او وثوق داشته وانی که هیچ محقق که بیک عقیده او از جهت صحابت
وتدریس و بابت او هیچ مدرس شعر در زمره شده است و ذات او از قبیل آن آثار و تقریر
ان او را که بحر تقریر با و کشیده اند و در حسن تحریر او بر خیره محقق که عقیده فصاحت و بیکه
بیان نظم داده بدین وسایر و وسایط اختصاص قبول حضرت یافت و انوار آثار دولت
را و یافت و این شال داده تا خواست از و انتفع کنند و باین منفعه در کوی دعا گوی قدم
زنند و در مواسم حضور خویش بنحوه مراسم تذکر را رعیت رعیت و شکری بار شاشته
و نشست آن مهم که تثبیت با آن بسیم اجابت کنند و از کار افادت و تدریس که اکثر دوران
بقاع اول مرتفع بقاع است غافل نباشد و نگذارد که تمامه راس بکرد و جهت
استمرار جاری گرداند و در حقه مجلس وعظ که عقیده صدقت بدان منحصر شود و دی دو الحجه
بدان مسجد کعبه رسم بزرگتر را مهمل نگذارد و دو نوبت در مسجد جامع بر رفت و متوالی آخر جمعه تا
نکند و وجوب نیت ثمره کعبه و نحن ناه در دل مستمعان مؤثر آید مؤثر باشد و در ریش کوته
نه قیق تا لذت او را کریش ان ریش شود و کوته نظران الکونه کونه وعظ داند از اجرا
نبدا نبید اکنه و در تمهید مبانی اقوال مشائخ و مبدا از مراد تو رسخن ولید بباریسه بر خط
خبر مقالت او نحو ونقشه در نقد آن بر بار بخ بیسند و اگر نه مرموز بگوید که بیکه

اما آنچه تقریر آن رسید تا هر صاحب غرض که در وقت عرض او فرصت طلب باشد مجال

گفت محال نتواند یافت و میسر باشد تا تفحص احوال و تعاقب احوال و کیفیت مقدمات بر

نفس که نقش بند مرادات فرو نگذارد و در مقام تذکرا بدانچه که تذکر کند و التماس دوی

اغراض نتواند اغراض فاسده چه هر دو چیز باید که از رشت کاری دور باشد و اگر نه

از رستگاری قیامت محروم ماند و جمع آن در جهالت و اعدا اسباب ضلالت

و اعدا او آنان که ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا در آید و اگر

پرستش ثواب طبع ننگ را از شتاب زدگی حاضر آید در کارها از روی تأنی تا کنه

تلاحق ... کارها بحصول مقصود رسد فنعم ما قیل من قبل التأنی ... سلامة

سبیل انه ... در کارها ... کافر ... خطا نخواهد ... ایدکم امرکم

و این عموم الست که فلان دام فضله که بر طرف تقدیم تقدم سپرده است مقتدی و مقدم

و مقدم او را مسطور دارند دو وجه او را ... حرمت ادراک ... از جای قضیه ... متصرف

و بهتر از او متصرف در شئون آفاق ... و شئون انفس رسیده و بعد الغایة ...

و جمع متقربان که از جمله مقربان ... نداند و خطا ... بر فور خدمت ... حاضر آمد

فرمان حضرت که ... حکم این منشور رعایت ... کسته چنانکه فلان ... حواشی

ادراکم

روزگار که از ... و ... حضرت ... بنداق حضرت ... که ...

خط مصالح حضرت را طرق تحقیق بسیار است و وجه دولت را ... باشار ...

صناعات و ارباب صناعات که در صدد ... اشتغال و ... اعمال ... و

موجب ... رجال ... و ... از مهمات این جهان دینی و دنیاوی ... که

این صناعات ... و ... بصیر ... تا کار ... بر ...

نقش ... صحیفه خاطر ... و ... از دواعی اختلال احوال ... و

از جمله مهمات که صلاح آن ... عام را عام باشد و احتیاج بدان وضیع و شریف ...

و صدق آن ... ابواب دین و دولت مربوط ... آن ... حضرت ... در ...

شعر ... است که در ... جامع ... از ... که مراتب ... منصب ...

و تعریف غریب و شهری ... تواند ... چنانکه ... مجالس ... را ...

حاجت است ... را از ... استغنا ... حاجب ... حاجت ...

... را ... و ... طبقات ... روس الاشهاد ... دیگر

... که آن مهم ... که ... کفایت ... و ... که این ...

شاعر ... خواجه امام ظهیر الدین ... دام ... و ... که ...

شکر ریز الفاظ دلاویز او کند و مخدرات معانی را جلوه شاطهٔ خاطر داده چون نتایج روح
افزای طبع گره‌گشای او محاوری قضایای بلاغت است و منقوطات لطیف و محفوظات او
محصول فصول معلقات برازدی آنکه در مسابقت سخن بر سباق غایات شده است تعجب
انگشت گزیده از غیرت سخن‌گزینی او است و از نعت رفعت جست و حبسیات
و الفاظ رائقه به استعارات رنگین آراسته که است و اگر سخن سخن
او شنیدی در ساحت فصاحت صاحب زیر حجالت شدی و داعیه فصل
شاهی که دلنواز اهل تاریخ است و جاذبیت سرایی که طواف اطراف عالم است
او را اجهزت ما ایجهان کشیده در منزل حب اخوان آفاق ... تکش و در دل رتبه
این مقام که ناسخ صحت قیامت با شاعت معروف بود و اجوار را که او از سعادت آنجا
از بوسیدن پای کانکه مقرر به نصر و معبر به تعبیرات جبرانها و ربع خوب برای
مقام این رتبت که از کمال فر و بها ... عقل بکر پله دان خلق‌ها رجحی را ن
خوانده مهار طبع او آمده و با سه رحمت رجعت اوقات عمر خویش کرف و مباحثه فضلا
از نتایج طبع با طبع خویش استیها فرموده مجامع محفل را بلطایف شمایل طبع خود
آرایشها داده و ذکر خوب سیرت او که در زبان سایران ... بسر شده و بدان ...

لطف

لطف قبول بسایه سرها گسترانیده و در بارگاه جشنها، گاه گاه و بیگاه بار یافت
و بار هنر خویش در پیش تخت بارگاه ملک و بضاعت راعت خود در عرصه حضرت ملوک
گرد و باز آنکه در راه ستودن و شنودن این کلمات او تمکن دارد یک کلمه با قسم در
رعیت دلگری با استماع سخن او بر فور رسیده بم شاهدت و عیان برش چه حسن بیان
او شه رای چنان دید که دل جوم دولت بمقام او خرم گشیم و با عهد او اسباب منزل
او شامل و شیم مودهٔ حضرت که موعود نقد او از آن شایست و جود ... او نیک ارایت
نمود و مستفرغ تمکنی تام و تعلق تجلی نمود باد ... داشتیم و تحت این ... رای او بگذاشتیم
و مراسم آن در مواسم او را رسم فرمودیم تا بدل نشیط و امر بسیط این مهم را که لایق همت
اوست واقف شش طبقه ... و اقفه فاسقه اعتناق نماید و اعمال خویش به ... کاری
و برو باری زود باری مقبول گرداند و صحیح حال و مال خویش در خویش کاری و خوش
داری داند و در امتثال یزدان اصلح الطوع صادق النیه باشد و مساعی شرع
پسند و حتی الحیث بر تواضع و فروتنی ... فقیر و غنی و عاجز و غنی ... است تحت ... شبه
و زبان را که مود و زبان سخن از ... بگوید کفت ... تا ... مطلق گرداند و فرموده
تا از جهور روزگار ... و راوقات ختم قرآن مجید ... محض نحو و از ... قواعد اکر

با خبر باشند و از تأخیر و اهمال آن محترز ، و در آن مقام حمید انجمید و تمجید باری سبحانه

و تعالی به آن قدر که نطق و نطق محیط آن تواند تنزیه او عما یقول الظالمون علواً کبیرا

و اوصاف حق و دعا بجا داده و درود و آفرین بیحد روان سید المرسلین علیه الصلوة

والسلام روان کرده و بعد از آن صفت قدیر را به دعای اسم اخص حضرت اعلی

که محل اختصاص باید یافته و نحن ... را از او ادار شکر نعمت امری که در تیغ جهان گشای بسته است

با عشق و محرز آید و فرموده‌ایم تا القاب ارباب مناصب و ارکان دولت کثرهم الله

و کثیرهم بر آن موجب که در جراید دیوان اعلی رحمه الله ترتیب داده‌اند و تهذیب کرده

و در فقره‌ها خویش ثبت کرده‌اند و در مجامع بوقت نشستن ایشان عدی از القاب ترکیب

بمرد و بست و اسراف و استزادت خویش نیاورند و تعرف القاب ایشان جایز ندارد

فرموده‌ایم تا در محافل بر کس بموضعی لایق آن کس است بنشانند و در خور استحقاق منصب او

جای معین دهند پس از آنچه تحری تفکر و اندیشه محل جلوس تعیین نشسته که هر کدام ایشان

بجای نشست او واجب شناسند و در تعیین جای هر یک رعایت حق منصب و حد استحقاق

آن کس کنند تا بعد سواد طبیعت خویش و اگر یکی از ایشان با دیگری ... نشینند با غیری

در جوار صاحب امری ... در آن مجلس آن کس ... لطیف که با آن مجلس آب روی ...

مقصود

مقصود و بحصول پیوسته لازم شمرد و فرموده‌ایم تا تعظیم ائمه دین و تقدیم صلحای عمل که

ورثه انبیا و مجتهدان اند و حجج حقایق و تدقیق موقف نسیم انفاس مبارک ایشان

آسوده دارند و در دین و دولت فواید جمیله زبان ایشان را باید در میان اجناس وجود

ایشان صحن ایشان نیکو بیان را نظام دهد و تقریر ایشان چشم دانش را در کرده‌اند

بواجبی در تعظیم القاب ایشان تقدیم نکاهش از روی طبیعت روا ندارند و در القاب

القاب ایشان دعای لایق دریغ ندارند و هر یک را بعد از اختیار مکان و حسب اذان

از روی اکرام تمام نشانند و از سر احترام جمیع بار کرده‌اند و شهود تولیت و عزل خویش در

شکر و شکایت ایشان دانند و فرموده‌ایم تا مراعات غربا که رنج غربت و بارکرت

رد دل عزیز ایشان بمحافظ چون موجب الذنب اعرض ... غربت حجاب حیرت

پیش نظر بصیرت داشته مصالح ایشان از جاه ما لغت تحریف نماید و شکسته دل

ایشان را بشنیدن از مقاعد خیر جبر کنند و فرموده‌ایم تا اشتباه و فتح ... که

حضرت همایون ما دار ... خوانند و با آوازه جمیله آوازه ایشان بدور و نزدیک رسیده

و اخیار و اشرار لذت استماع آن اخبار بجهت بجوشند و ... تحت ...

الفاظ از اداء قصه سرقت و شکایت دیو خوانند آن عوام ... مجلس اجرا نمایند

تعمیم آن موجب تحکیم شئونات نشود و فریب نخوریم تا در جمله این شهر الطاف معهود در معالم

مجدهو داشت رتبت فرمان جانب عزیز [illegible] الدین [illegible] که [illegible]

باستحقاق حمیت [illegible] علیه [illegible] که [illegible] مراقب باشند و [illegible]

دشمن را او را مواظبت نمایند و درگاه او را که مقصد [illegible] که ای آیه [illegible] حاجات

خویش سازند و خدمت او را که فهرست سعادت دو جهانی باشد و سیلت [illegible]

درجات دانند و خیرات و مبرات را که از حضرت او در حق خویش فائض شود واسطه

حسن حیات او شناسند و [illegible] که ان الطریقة المثلی [illegible]

والله ولی [illegible] وان تحقق [illegible]

والله تعالی یهدی من یشاء الی صراط مستقیم انه الجواد الکریم [illegible] آن حضرت دارالامان

دولت و امارت و ولایت و اقاصی ممالک ادام [illegible]

آنست که ظهیر الدین [illegible] خراسان را [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] شغل او گشته [illegible]

رسوم کار او را [illegible]

دیگران [illegible]

ابهت حضرت است با جمال و احسان در حق او از انقطاع مصون کردانند و در [illegible]

این [illegible] مراسم اتمام نمایند و بحکم اشارت تعالی که اولوا الامر منکم [illegible]

از لوازم ایمان دانند تا در سرای [illegible] جزای خوب یابند و در جمیع احوال [illegible]

طوائف [illegible] الوزراء [illegible] ممالک [illegible]

بسط نام قاضی القضاة صدر الدین تاج الملوک و السلاطین محمد [illegible] الملکی و ذکر [illegible]

به رشد خویش تخصیص [illegible] پسندیده ارباب دولت و [illegible]

اولوا الامر که [illegible] مصالح [illegible] آن منعطف باشد و اطراف ممالک

بواسطه تمهید آن [illegible] قدرت [illegible] آن قوت گیرد و اقدام

دولت [illegible] آن [illegible] تعدیل [illegible] داعی مهمات

دین و تثبیت امور اسلام و تطرق حال شرع است چه قوام کار شریعت و دوام

نظم مملکت توامان اند و اطراد احوال [illegible] زمان رونق

استمرار [illegible] ملوک [illegible] و اساس ملک را استوار [illegible]

دین [illegible] کار [illegible] مصالح [illegible] نظام مملکت [illegible]

کردانند و اختلال [illegible] قاعده [illegible] تحت [illegible]

از لغطاب رکن مهبط وحی الهی منور میشود و تصدیق این دعوی ابیان صادق صاحب شریعت
مصطفوی که الملک اس والدین حارس ... حارس له ملک ... و چنانکه از عادات
حمیده پادشاهان هیچ نیست تمه تا نکفایت امور دین و ضبط مصالح شرعی که
در دنیا موجب دوام اقبال و فراغ بال است و در عقبی ثمر نجات و ترقی درجات
خواهد بود چه از مهمات دینی هیچ مهم بصرف عنایت و بذل رعایت
مستحق تر از ترتیب کار قضا و احکام قواعد اسلام نتواند بود چه بنای حکمی اقوال از حفظ
فروج و اموال و دماء بران است و تحقیق وجوه حلال و حرام و اثبات حقوق
خاص و عام مقتضی رای شمول قضا که نایب مصطفی است متعلق و مدار مصالح کافه مسلمین
از جوامع ملوک و ... و قرار ... و مصالحات و غیر آن منوط
حکم حکام که ... شرع منوط و اگر والعیاذ بالله خللی بکار قضا راه یابد در قواعد
حکومت تزلزل پدید آید و نوایر خصومت مشتعل شود و ... مصالح ... مانده و احوال مسلمانان
متبدل گردد و اموال مسلمانان در معرض تلف ... و عقار ... ضایع ماند
حلال و حرام بکدیگر ... و اکثر ارکان اسلام ... و عروه دین
انفصام ... و مصالح ... و آخرت ... [illegible]

دل

شاهر بوده است رجاء این اعتقاد ... وقت ... صدق نیت ما باید ...
جانب مجلس ما ... است ... نوبت کار ... دست ...
الحکام ... دیده ... چشم ... و دل ...
عواطف ... امر کرده ... همواره ... خویش ... مصالح دین محمدی صلوات
و سلامه علیه ... اهم ... ایم ... معظم ... داشته ایم و
هرگز ... حال ... جانب مجلس قضا ... داده ایم و ... الحکام
ان ... حسن اعتقاد و غایت جهد و اجتهاد و بذل کرده ایم و ... کار ... جهد
پادشاهان ... شریف ... ممالک ... علم ... کامل چون
جناب شریف ... که ... وقتی ... و ... و شایع عالم آیات
در ... جهان ... و ... ذات ...
مخصوص ... این خاندان ... است ... که
... باشد و در دعا کوی حضرت ... اتفاق ... کرد ... ایم
و از ... کار ... این ... و ... و ... این ... از ذات ...
در ... ... است و اعمال ... و ... جهان ... و افادت و ...

سمی نمان از احکام بی شبهه او در بسط ولایت ملکی در رسوم جا بره بقضای
باهدایت او از اقصی ممالک منتقی الکنون چون این بزرگوار عهد جوانی در دعا گوی
خاندان ما بسر آمد و موسم کهولت نیز در بسط مقام در نوشت و دست روزگار
قرار نامه بی قراری نوشت و از منزل اجتماع بگذرگاه وداع خواهید و تقلب
ادوار و تجدد اطوار صحیفه سیری در دست نهاد او نهاد و ایام بی فرجام کی ره
تنگ کام است در ارتقاء مدارج عمر او بپایه رسید و تعیه شد که مهمات سروری
در هوای عذار او تمکین تمام یافت و اعراض شیخوخه در حرکات و سکنات او
عظیم گرد و همت او بخلوت و انزوا و فضل اعراض میرا که حصر مکان مردم اختیار
بر تحسیرات معصوم گشت و طبیعه او از شاغلی که ذکر حق و اشتغال بر آنچه ره
گرفت آنکس که گنه ختم دل اندیشه او اندیشه هر چه هست بطاق نهد
هر آنچه تم در هم فحوصهم میسرند در که خلق همه زرق و فریب و موس
کار درگاه خداوند جهان دارد و بس الا کل شیء ما خلا الله باطل
وکل نعیم لا محاله زائل و در این وقت تحقیق این حال را بواسطه ارکان دولت
شنیده ام و گفتهم بمجلس بانداد گفتو و از اعتنای این شغل بزرگ استعفا خواست و

تقر

تقریر این مهم نازک تفادی جهت وکلا ریاستان عمر در زیده اولاد خویش جانب نقیب اقضی القضاة
فلان را ادام الله تکیه وزارت باحمایة الله الملک العلام تقیه که از آن اصحر و انس فرعی است
شیوع را انگیزه هم و از آن کان نسروری جوهری است شمر را نهایت ثمین
و تا این غایت نجابت بدرود صحه و تخمیر این کار معظم نیست و بدین قصیده منصب موروثی
باصالت بجهت این مهم اتم تعیین کرد و این جهت بمجلس ما که با رای انتظار رد دل حوصله آن
نهند بر داشت و حقوق خدمت و دعا گوئی خویش و کمال اهلیت و استحقاق
او را وسیلت نجح این طلب و دلالت اجابت این ملتمس ساخت ما هم در ایام عطل
عید را قبل صدر الدینی و محکم بر دا اختیار زده تعجیم و تحریج او از مطالع دیگر
و تحصیح در علوم دینی حقیقت دانسته و تعین شناخته که با نزاکت شاح شباب او نیکو
شاداب است و ایام حداثت او در علوا طراوت و هنگام آنکه کوه بطالان
تعاطی معاصی در آری نفیسه و دعوات نفاذ را اجابت که در موارد مرادات
و شرایع لذات بخلد فسیح شروع روا ندارد و در مفارغت قرآن خیره است و
سکینه و وقار شیخ کبیر زینت روزگار خود کرده و دل و تن را بنعوت بعیده حرص
و ولع گردانید و ایام عمر را بر اقسام تورع توزیع داده و در لحظه شرعی مهمات

و مهمات دینی از قدرت دیانت و مزید تقرب حضرت ذو الجلال رتبه ذیرحاصل آورده
و جوامع همت بر آن مقصور کرده است اعتراض از دوام الحکام او مقصور باشد و اثبات
حق ظاهر در روایات شرع منصور الحکم اقتضای رای انور و اقتراح استحقاق او
و التماس جناب شریف بذای بعد از استمداد حضرت حق تعالی شانه و تحقیق
کارها بخیر و خوبی موصول دارد و آرایش قرار داد امضای عزایم و تفویض اعمال
با صایب متعددان کنند و مومنان البصیر ارشد و حافظ و بنا بر طریق السداد
قضا جمله ممالک ارها که به سلطه تعلق که بکمال استحقاق او این منصب را ولایت صحیح
و بیست و شش اند در آن قادح خیلی از آنها داشتیم و تبار و ثابت حد
و اوقاف آن بکمال شهامت و صرامت او باز گذاشتیم و اتمام مهمات و تحکیم
مصالح این کار بزرگ بوفور امانت و دیانت او که ابواب مقاصد بر او
گشوده شود باز بسته داشتیم و اگرچه قلادن بخود شهرت و عقد کامل کارها بعهده
شرایط و تجدید مراسم این شغل مستغنی است و اقل اقوال او بر قاعده رشد
و سداد مبنی بجهت آن تا ثواب را بتقدیم این ابواب اند زرکند و شامل حال
در بسی کمال آن را نوید امام سازد و دقایق آن از خاطر خویش مذکر حفظ

حق شناسی چندانکه کلیه عقد بر آن باشد و عوائد فوائد آن عمومی تمام دارد
ایراد میکنیم و میفرماییم تا سر و علانیت مقرون بحلیت تقوی که وسیلت نجات
عقبی و سعادت عظمی و عمده این معنی است متحلی دارد یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
حق تقاته و چهره دین و دینی از مرآت خویش بروی جلوه دهد و جمیع آنچه را متعطش
و ما عند الله خیر و ابقی دست عزیمت از امراف شهوات و شرایع کوتاه دارد و چشم دل از
مطامع معنوی و مطامع مجازی صیانت کند و همت از دیرا که بر تحمل واجب است و
عملی که بر رضایت موفق یافته باشند و خطرات پوشیده و بر دقایق کار و حقایق
اسرار واقف گشته و اجرا نمایم بحر اوامر عباده الهی مستقر باشد و تقوت
این محافظ در سراچه مستظهر چه هر که امروز در مقام ارتکاب مناهی از ترس الهی
قدمی باز پس نهد و عنان جذبات شهوات از دست طبیعت باز ستاند
یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه در صف مردان کار ایستاده و از زمره السابقون
السابقون خیزد و در جنات نعیم به رحمت کریم رسد و اما من خاف مقام ربه
و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی و میفرمائیم تا در وقت استماع دعاوی و فصل
و امضای حکومات خویش را از اغراض و اعراض خالی گرداند و متابعت حکم تربیت

کند نمط و حق مواظبت طبیعت پیروده است مرفوض داند و در اثنی و اثبات آن مؤکد

و در اقوال و احوال شناسد که یوم تبلی السرائر مکنون ضمایر موقف عرض خواهند آورد

و پاداش نیکی و بدی از خزانه فضل و عدل المحسن و مسیی خواهد رسید فمن یعمل مثقال

ذره خیرا یره و من یعمل مثقال ذره شرا یره و مستمر باید بود بر قرائت قران که از دعائم

ارکان ایمان و مصابیح اسلام است مواظبت نماید و با نوار آثار آن مستضی

و به سنان آیات آن متغذی باشد و مواعظ از انگوش هوش استماع کند و

فرائض از ایجان و دل اتباع واجب داند و در تدبر محکم و متشابه و تامل اوامر و زواجر

آن به غایت تعهد و تذکر رسد کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته و لیتذکر

اولوا الالباب و مستمر باید بود در استماع اخبار نبوی که جوامع کلم اسلام

بان تتوان کرد و طرفی از اوقات مقصور دارد و احکام آن را که قسیم و سهیم قرآن

کریم است و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و در انتهاج سبیل رشاد امام

و مقتدای خویش سازد و با خلاق و عادات او که فهرست سعادات باشد تأدب

و تخلق نماید و در اکتساب حقوق احادیث حکم با ستظهار روایت استماع ثقات و

توسیر جوید و شطری از کلمات و آثار صحابه رضی الله عنهم که نجوم آسمان هدایتند و کنه

بالی

آشیان موفق و یاسمین بوستان حقیقت اند در حفظ و ضبط خویش آرد و رقم

اقتدار ایشان بر صحیفه خاطر نگارد و قال رسول الله صلعم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم

اهتدیتم و مستمر باید بود در ممارست انواع علوم و ملابست شعب فضایل زیادت

اهتمام که ثمره سعادات رشاد باشد تقدیم کند و مدارست فقه و مجالست فقها

مواظبت طلبه و از منها اکثرت و بحث کلمه فقه و مجاری است و شاید تفقه

مذهب که فواید آن مستنبط است متعین باشد چه تحت ر توفیق حقیقت حال اثر کند و فیظ

تو از نطق علی نصرت صواب حظ دهد و شورت طبع عقل را به واجب ارشاد

هیچ گرداند و خاطر سقیم را بمدارات هدایت با صحت موفق رد و مواده عرت را

از ثواب تحقق مصفی گرداند و مواید علوم را با قداح ایضاح متهد کند شعر

لا تجعل الشوری علیک غضاضة فریش الخوافی رافة القوادم چه در حق احمد خلاصه

و اقصد موجودات که از نزاهت رای و متانت عقل ثابت درجه استبداد

در حالت حاجت استمداد فرمان ربانی چنین نفاذ یافت که و شاورهم فی الامر

فاذا عزمت فتوکل علی الله و مستمر باید بود تا راه وصول ارباب دواعی و اصحاب

دعاوی بمجلس خویش گشاده دارد و نقاب احتشام و حجاب امتناع از پیش برگیرد

وقت استماع کلام متحکمین و موجب کلام شخصی که از اخص الملک ایشان فتوحها

ن اللحظ و اللفظ التفات خاطر عاطر بجانب ایشان دارد و از ترجیح که بنوعی شوب

و تفصیلی که با تشویب باشد اجتناب نماید و بیان شریف و ثنا و قهر و عزم و تعجیل

تصحیت از حد سوت نجند قال عز من قائل ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی بهما ف

لا تتبعوا الهوی ان تعدلوا و ان تلووا او تعرضوا فان الله کان بما تعملون خبیرا تمکین تحت

دل و اتساع امر در انجاح مقاصد و حاجات و استفتاح ابواب طلبات

میکوشد و حقی که از راه شریعت ثابت کند بی یابد و میفرمائیم تا اسباب تحریض

کردهایت دعوات کمیه و فتح سیم حسی و معنوی را نمیتواند التفات نکند و ثبت

صدق اطلاع کاذب را از جمله تعرضات شرط شرع است بر ده وارد که چون فساد

قیامت که روز قیامت و غیرت باشد جواب خطاب حضرت عزت را تعیین نمود

مسیح آویزه تصدی اعانت او تواند کرد لکرام و منهم تشیع نفیه و اگر پای

تعدی در میان آید و حکمی از احکام دست پیشی نهد و خواهد که بر قاعده

از قواعد اسلام سپرد و غرض خویش را بر حکم ایزدی تقدیم دهد جانب صدر الدین را

مسدود ساخته جانب حق را بر رعایت جانب آن متعدی فرو نگذارد

و اگر از منع آنکس او را احالت حاضر باشد انجال بمجلس ما رفع کند تا دفع دیگران عادت

چنان فرمائیم که او را از شر آن شخص که تهدیل شریعت بر پرده کند اما پیدا آید

و در تلبیس عیض که طراوت اسلام بواسطه آن روی نماید بفزاید و استیفاء اموال

مسلمانان و احیاء حقوق مستضعفان که باستظهار آن دست دهد نقصان نگیرد

و میفرمائیم تا در حوادث شرعی که سانح شود و وقایع حکمی که ظاهر گردد استمداد از قدسه بحجوی

آیات کتاب منزل کند و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و

بعد از آن التجا بجانب فتوی اخبار نبوی صلوات الله و سلامه علیه سازد ما اتیکم الرسول

فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و اگر در صورت واقعه از این دو حجت قاطعه نصی ظهور

نیابد و مجال استدلال نیفتد تمسک به اجماع است که کاشف ظلمات است لازم شمرده

اجماع ائمه هدی و اجتماع امت صالحه و اتفاق فقها با حجت و برهان محض حق و عین صواب

بود و مصلحت و خلاصه رشد تواند بود قوله علیه الصلوه و السلام لا تجتمع امتی علی الضلالة

و اگر صورتی حادث شود و خبر در آن حاضر نیاید و از این دلائل طریق قیاس مسدود ماند

و وجوه اقتباس ناراج گردد در پناه فکر ثاقب و حمایت رای صائب گریزد

و بعقل کامل که نماینده راه یقین و کشاینده بند شک است تمسک نماید و در آفات

شرایط اجتهاد با نصّ جهد و جد برسد فان کل مجتهد مصیب و پیغمبر ما هم تا در بعض
حکومات از تعجیل که باطل را در صورت حق فرا نماید و رای درست را از مواقع اصابت
دور افکند و طبع نقاد را از مجاری مواضع تحقیق اخفا کند محترز باشد و در توقف
و تثبت نیز بعد از وضوح حجت و تقدیم شرایط تحقیق تعدی که شبهت را بر خاطر
مستولی گرداند و تمویه ناصواب باندیشه راه دهد محظور شناسد چه تثبت اول که
صفت حمد و کمال دارد و چون از حد بگذرد رتبت عیب و نقصان گیرد و ان خیر الامور اوسطها
و پیغمبر ما هم تا اگر او را در بعضی از قضایا سهوی که آدمیزاد از امثال آن معصوم نتواند بود
در افتد و بعد از آن بر مدخل قدم و مزلهٔ قلم وقوف یابد متابعت حق پیش گیرد و خویشتن را
در تغییر آن حکم هیچ شرم و منقصت صورت نکند فالرجوع الی الحق خیر من التمادی فی الباطل
و پیغمبر ما هم تا در تعدیل و ترکیب شهود که بنای احکام بر قول ایشان است احتیاط
بلیغ نماید و در استبرا و انتقاد و تعرف حقیقت احوال و حسن قرائت و صدق کیست کما ینبغی
و تفحص ستکتب شهادتهم و یسئلون از کیفیت شهادت ایشان بواجبی برسد و تا مقدار
طمع و طلب نفس در اثبات حق و نیست و دفع ظلم و عدل کسی معلوم شود و ترک آن
قسم عدالت بر وی کشد و محقق نگردد که نداء و اقیموا الشهادة لله بگوش دل قبول خواهد

و غرض او از عرض شهادت احقاق حق باشد نه اکتساب اجرت گواهی او
در امضای حکومات که عهده بس شگرف است مقبول ندارد و اگر با قاضی ناهمراز
مرجع شهادت با خلاف راستی اقامت کند و استکشاف احوال و استیفای سؤال
بحث مهر او در معرض فضیحت آرد و در ماهش اتفاق که از آن فتنهای بزرگ
خیزد از جاده مصلحت دور داند و اگر حاجت آید آن قضیت بدیوان درگاه باید داده
تا بواجبی تادیب آن متعدی لازم دارد و در تعزیر او جانب سیاست نا مرعی نگذارد
که در قرآن مجید شهادت زور با عبادت اصنام که اعظم آثام است در یک مقام
موقت و مجوز آن از صحایف معرفت سیاست خسروانه از واجبات حال
قوم قاضی و تجنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور و پیغمبر ما هم تا در استخلاص حقوق
مستمدان که بر غرما متوجه شود مماطلت و مدافعت در وجه تنفیذ اهمال و امهال روا ندارد
و حبس را مقتضی و محصل اموال این جماعت سازد و هیچ عذری در محل قبول نیارد
مگر غریمی که املاق و افلاس سایه بر احوال او افکنده باشد و با طلاق او مطلق
فتوی کلام ربانی رخصت داده وان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة و پیغمبر ما هم تا اموال
غایبان در مهر تا نزن خویش دارد و به مردمان امین معتبر سپارد و تصرف ناجایز را

از حوائج واستعمال آن مانع آید تا حق مسلمانان مذهوب نشود ونام نیک که بهترین ذخیره
خواتین ... [illegible] رغائب بدست نیامده در پای تعهد وپیغمبر ماهم که در حفظ ترکات
که برکات آن بایتام موقوف رسد ودعای محکم را استوار گرداند سعی وتهاون
نورزد رعایت فرائض الله تعالی وسنت رسول الله صلعم بیشتر ارباب استحقاق مستوفی
گرداند ونصیب اطفال وایتام بتمام وکمال بدست قوی اعتماد وقوی امانت که طمع
حرام ومحرم که طعام ایشان را در عداد آنجماعت که یاکلون اموال الیتامی
ظلما ... [illegible] تدارد ووعید نهند ووصایت لا تأکلوا اموالهم الی اموالکم انه کان
حوبا کبیرا فرو نگذارد وبگوید تا در اتمام تثمیر آن حسن تدبیر وشرط توفیر بجای آرند
ونظر شفقت را استوار تا نتایج آن بدید آرند ودر اتفاق بر صاحب حق
تقدیری که از تقتیر وتبذیر نکو باشد تقدیم کنند وچون آثار استقلال اطفال
ظاهر شده وایناس رشد اتفاق وحکم تکلیف برایشان جاری گشت وبعد از ثبوت
ایشان واجب شد بشهود عدول مال از حق عدول ننماید حق بمستحق رساند کما قال الله
تعالی وهو اصدق القائلین وابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فان
آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم وپیغمبر ماهم تا در تزویج ایامی که بسیار

شهرات وقضاة را ولایت آن بحکم اجازت شرع حاصل نواب باعث باشد
وتعهد مراجعت طاوحتی عقد انکحه که بنا رات بر آن مترتب است وارباب
شریعت در اعتبار بدان نصوص صادر وحمایت بلیغ کنند وبگوید تا باستقصاء جد قید
ایشان صدق عنایت مصروف دارند ودر جستن کفایت در طلب کفات اجتهاد
نمایند ان یکونوا فقرا یغنهم الله من فضله ومراجع علم وپیغمبر ماهم تا در کار کردن ما عمار که
از قضاة اسلام بعد از رسیده بعد از تحرز در مواقع شبهه تعرض دانند وعذر کوی شبه
نیک جوی وستر معایب تنظر شایسته که الموء بطلب المعاذیر والمنافق
یطلب العثرات ودر نقض شهادات عقل وعلم را امام سازد وجو موجز قوی بجهد
بحدیث وابطال الحکام حکام اقدام ننماید وتا امکان تادیبی وشایبه بحقی باید
ونقوذ آن بوجهی از وجوه صورت بندد در امضا وتنفیذ آن بکوشد اما اگر
وضوح بطلان آن تا ومرا ملجی وعذر را مجالی نگذاشته باشد وموافق اتفاق
اجماعات وفوق مصلحت خلق ادا خواهد کرد رعایت جانب حق تقدم باید داشت
فالحق احق ان یتبع وپیغمبر ماهم تا در حسبت امانت که بر وسپرده جهت
ومصلحت وقف ... [illegible] اقرار اری وتامل ورقاری بیانت عظیم تقدیم کند ودر

حفظ آن ودیعت بمقتضی شریعت مجیده باشد و از نظر تصرف نامستحقان مصون
و محفوظ دارد تا بوقت استرداد بصاحب حق باو باز سپارد و آن هم یا ترکه‌های
قود الله مامات الاطفال و سفها است که ما در مجلس قضا نحوه هم کار کنانی که انواع قضایا را
مسموع باشند و تفویض اشتغال دیوان شرع قرار کنند و در اتقان و احتیار و
اختبار و احتیاط این امر که حوائج متوجه است تا تفوق سوق تمام بر زده و تحقیق حال ایشان
ایشان بتقدیم عمل مقدم داند چه تا رفع طرز احتیاط و حسن سجیت کمتر تجربه فرا داده آن
موزون جمیع اطلاع یافته اورا در چنین کار ها توان گماشته اولا تا در این امر حیدر و
در حکومت عدل بعید [illegible] تمام و قضا کامرد و یا تریا شبهه و متوقف و قایع
علوم را حاوی که متکفل این عهده و قبیل این عهود را متوشح باشد نصب فرماید تا در مهمات
جودی قائم مقام او گشته و مصالح محتاجین را با تمام زیادت و سعی باشد و نیز اگر او را احیاناً
آن تا در کاری تقصیری روی دهد باختیار ت اهل آن تعویق افتد بسیار اختلال را انجز را اختلال
تنبیهی لازم داند تا آهسته تجری تحقیق بسیج [illegible] راه نیابد و مقرر تا هیچکس را سد و تغیر دارا
مجال وقیعت و طعن نماند و کاتب شروع و ثبت قضیه شرعیه و شرایط تحریر قبالات
عارف در رسوم تحریر قبالات و واقف در سوق قباله کتابت هر روز احدا

و را صدار سجلات و وثائق قادر مرتب گرداند کما قال الله تعالی و لیکتب بینکم کاتب بالعدل
و وکلا دستور مجیز دار علوم دین با خبر که بر اسرار دعاوی و بینات مطلع باشند
و بمقرر حال حکومات و تصور صور وقایع مطلع رکار کند تا بدین ترتیب ابهت
مجلس قضا مدوّن زیادت گیرد و ثواب آن که تمکین جوی ای این [illegible]
دولت ما حاصل آید و میفرمائیم تا از حال قضاة و حکام حکمی ممالک که نواب
گماشتگان او باشند و حکم او در تغیر و تقریر منصب ایشان نفاذ دارد با خبر باشد و گر
کرا بوفور علم و ظهور دیانت اهلیت تقلد آن عهده استحقاق و احق دانست حسنه
آن کار را بر وی مقرر دارند و اشارت کند تا این وصایا که آنمرد و پر حکمی
قضایا کار بندد و [illegible] اگر در علم قاصر و در عمل مقصر باشد و بیم آن بود که در تجدید
این امانت طریق خیانت سپرد و صرف تحقیق تصرف دخول او از مواجب شمرد
قال الله تعالی و قوله الحق و اما تخافن من قوم خیانة فانبذ الیهم علی سواء ان الله
لا یحب الخائنین و میفرمائیم تا در عمارت مساجد و مواضع خیر که تعلق بدیوان
قضا حماه الله دارد است و اکنون در جاده تصرف او آمد تجدد شمرد و در که
مرمت آن که از آن مدت بزرگی خیر و شرعا در نهج محظور شده و آن معا

و روز کار او را

انس یابد و اقامت جماعت و رسم تزیین که تزیین اسلام است مانوس و مالوف دارد و بگذارد
که عفیف زنان اسیر چهره نظاره سان نشینند چه در مرد و سرای ازان صورت و منظر
نظر خیزد و من اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه وسعی فی خرابها اولئک ما کان
لهم ان یدخلوها الا خائفین لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الآخرة عذاب عظیم و مستغلات
و در توقیت آن نامی نهاد که تیمار آن بواجبی دارند
و در استثمار اخواص و استثمار اعمال و استنگش راسوال و اثارت وجوه و خراج آن بر نیکوکه
و از طلب لقمه حرام و کسب طعمه خبیث دور باشد نامزد کند و شهر قضا این دو می سنایه جهر
که تغیر و تطیر از قضاعات و جز موقوف و ضبط کیست خود دارند و خویشتن از تقصیر و توقیر
متولیان آن وقوف و توقف و نند سرایش نگاه دارد و در اجارت سان اسباب
اسباب طیب عطف ساخته دارد و عقود اجارات دراز نکند تا دست اطماع از
محکسان کوتاه ماند و محصولات و ارتفاعات را بعد از استقصا در استغفار قبه
وقف چنانکه واجبات شرط واقف در مصارف وجوب پرداخته کند
و تعهد تعمیر تا که دندان طمع تیز کرده باشند و آتش شره بالا به و دام حرص بر ره
ازان زمره گرداند هست [illegible] تمام نیک شود از توفیر تا از کرده خود بود ازو

که ساکنان منزل دنیا را دست نگاه شارع شرع راه و رای خوب نامی عاری سواه
بوده پیغمبران علیهم الصلوة و السلام که برگزیده خدای در کشیده چه چندین نامزد بار عطا
ربانی و از حضرت عزت در مقام خلوت دعوت ساختار نام خوب و اجند اشته
و آن موهبت جسیم را با نعیم جنات کریم شریک و سهیم دانسته و اجعلنی من ورثة
جنة النعیم این عهد مبارک نوشته و انبیه ما که در ذمت دیانت او کرده ام
و مرجع خدای عز و علا در قضایای شرعی و امور حکمی یوم لا تملک نفس لنفس شیئا و الامر
یومئذ لله آزما برسد تا زیر مالت در جواب این مقالات خواهد بود تا این که
خویشتن را که وای نقدار قاعدهات امانات داند چنانکه این روایت و جبین
و صدق نیت و کمال اعتقاد منظور است و تقریر این شال و تعیین این وصایای مشهور
تقدیر منظور گشته و قسمیه از این معانی مذکور کرده اند و آنچه در تحصیل صوابی
و در اصل موجب رستگاری باشد بجای آرد ان یذکره فرشته النحمة
الی ربه سبیلا و الله الموفق و المعین بذا ما عهدنا الیک علیک و اتق
الحجة بینی و بینک فاتقف بذا تا و اجتهد فی ان تتبع هدانا و لا تتبع النفس و هوا
لتسلم صهوات السابقة الکبری و تسلم نفسی العظمی و تحوز ما مرادی و لدیک و التقوی

فی الدنیا و الآخرة والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و یوفق عبده علی کتاب الله العظیم

سبیل کافه اعیان حضرت و ارکان دولت و مشهوران و مذکوران مملکت و عمال و

دوست نواحی و سایر طبقات و رعایا و ولایت علی العموم خصوصاً اهل علم الحمد و

افاضل علیهم سبیل حواله آنست که اقضی القضاة مطلق در کل ممالک قلمرو زاد الله

تأییده و زاد تسدیده دانسته و بر احکام احکام و نمایند و در ضبط و عقد و حل و

بر زند و علی التخصیص امراء کرام حشم و خواص و مقربان خدام موظف اند به آنکه در رونق

این شغل که از امور عظام دین و از موجبات نظام دنیا است مجتهد باشند و

در تنفیذ احکام شرعی و تشیید قواعد او کما هو حقه و طریق حمایت و رعایت

مسلوک دارند و تحری رضای او توفیر جویند و امداد و مساعدت او تقدیم کنند و قضاة

و حکام اطراف مملکت علی تفاوت درجاتهم مطلقاً با کمال خویشتن را نائب و گماشته

او شناسند و حکم او در عزل و تولیت احکام و تقویت خویش حجتی تام و نفاذی

بواجب دانند و واسطه قضا رجوع و تقریر قضایا چو تحصیل رضای او سازند و

و اذن و رخصت که گرای اجازت او در این امور شرعی پیوند و در

استبداد و استقلال رانند و متصرفان و وکلاء و رعایا و قاتا که بدیوان قضا

متعلق

متعلق است مامور اند به آنکه رجوع در مصالح خویش بمجلس او کنند و اعانت در استکفا

مهمات از او طلبند و اشارت او را در حل و عقد مصالح آن مسلمات انگارند

و مستغلات بکار گیرند و مال اجارات و مرسوم و رسومی که متولیان تعیین و تشخیص

نواب او گذارند فرمان الله هم چنان است و کسی را حق که در این مناط تمرد و

تعرض و تجاوز کند باید که همگان بر این تقلید و تعلیق احتراز نمایند و بدین حق که در نصاب

استحقاق متمکن شد شادمان شوند و شکر بر این تفویض را که از ثواب

تعرض و ره خالص دانند و در موقف امتثال مثال مشغول باشند تا اسباب

دوام آسایش ایشان که منطقه مرضیه ما و نتیجه سعادت صدرالدین متعلق است آماده

شود و ابواب نعمت بخشایش برایشان که در شکر او بسته است گشوده گرداند انشاء الله العزیز

و لقد تمت بالخیر و السعادة و الحمد لله تعالی



